خصوصیات و تحول تصنیف

دکتر منیب‌الرحمن

ترجمه: دکتر یعقوب آژند

تصانیف فارغ از قواعد عروضی و لذا متمایز از شعر فارسی است. بنابراین امکان دارد در تصنیفی چندین وزن به کار رفته باشد و یا از منظر عروض کهن، اصلاً وزنی نداشته باشد، ولی تصنیف قالبی است که به تعبیر ژوکوفسکی مثل «شعر منثور ساده» است. همچنین در تصنیف نباید دنبال قواعد دستوری، نحوی و قافیه گشت چون این اصول در شعر پخته و فرهیخته فارسی مقرر است.

جدایی تصنیف از قواعد موجود را می‌توان به قرار زیر تعبیر کرد: ۱) فن تصنیف الزاماً متفاوت با قوالب موجود شعر فارسی بود و برای فرهیختگان جذابیتی نداشت چون تصنیف در درجه اول از عامه مردم مایه می‌گرفت و بدان‌ها برمی‌گشت؛ ۲) تصنیف هنوز ویژگی‌هایی از شعر باستانی فارسی را پیش از اینکه به صورت شعر عروضی جدید در بیاید، در خود نگهداشته است؛ ۳) در تصنیف موسیقی جزو لاینفک آن برشمرده می‌شود و فرم تصنیف بیشتر بر پایه نیازها و ضرورت‌های ملودی تنظیم می‌گردد.

منشاء و یا تاریخ چندان شناخته نیست. ولی در مقایسه با سایر ادبیات‌ها و به تعبیر براون « تصنیف شعری بوده که از زمان‌های دیرباز، شاید حتی پیش از اسلام، به وسیله خنیاگران و شاعران دوره‌گرد اجرا می‌شده است، افزون بر این، هانری ماسه را باور بر این است که اوزان تصنیف مثل شعر فرانسه بر پایه ضرورت هجاهاست. و پیشتر متوجه شدیم که شعر فارسی پیش از ورود اسلام به ایران، شعر هجایی بود نه شعر عروضی که بعدها رواج یافت. این ملاحظات و شباهت نزدیک نمونه‌های موجود باستانی ایران و تصانیف جدید، می‌رساند که بین این نوع شعر و میراث باستانی شعر فارسی رابطه‌ی تنگاتنگی موجود است. با این نتیجه‌گیری و تعمیم حتی می‌توان معدی بود که به احتمال زیاد جملگی شعر فارسی اصلاً در قالب تصنیف بوده و بعدها بر اثر گسترش جامعه و تحول کارکرد شعر، به شکل قوالب دیگر درآمده است. کوتاه سخن اینکه مفهوم تاریخی تصنیف در ایران همچون جاهای

دیگر، مفهومی بنیادی است.
از طرف دیگر، نمونه‌هایی از این نوع شعر باقی مانده است. البته دلیل این امر را باید در این واقعیت جستجو کرد که تصنیف همواره روند و جریان شفاهی داشته و در نهایت گرفتار تطاول زمان می‌شده است، و نکته دیگر اینکه همیشه تصنیف بخصوص از سوی روشنفکران جامعه محل تحقیر و بی‌اعتنایی قرار می‌گرفته است. مثلاً نویسنده المعجم فی معاییر اشعار العجم آنها را در زمره حراره برمی‌شمارد و حال آنکه ژوکوفسکی از منظر تجربه شخصی معتقد است که ایرانیان باستایش شاعران کهن خود، چیزی از شعر عامیانه شان یاد نمی‌گرفتند. مردم عامی و فرهیخته به یکسان چنین نگرشی داشتند. از اینرو شماری از تصانیفی که هرگز صورت مکتوب نیافته‌اند همراه سخنوران گمنام آنها به دست فراموشی سپرده شده‌اند.
گفتنی است که ایرانیان با همه حقارتی که به تصنیف قایل بودند، تصانیف همچنان رواج و رونق همه جا گیر داشت. این نکته را شاید انتقاد دولتشاه از شعر معروف رودکی قوت بخشد که موجب شد تا امیر نصربن احمد سامانی (حدود ۳۳۱-۳۰۱ / ۴۳- ۹۱۴) به بخارا تختگاه خویش برگردد. دولتشاه پس از روایت تردید روا داشته و اثر گذاری خارق‌العاده آن را به نکته زیر نسبت داده: «می‌شاید که چون استاد را در او تار و موسیقی و قوفی تمام بوده، قولی و تصنیفی ساخته باشد و به آهنگ اغانی و ساز این شعر را عرض کرده و در محل قبول افتاده باشد»
در این قلمرو نویسنده المعجم فی معاییر اشعار العجم می‌نویسدکه و چنانکه حراره‌های مختنان که بارکت لفظ وخست معنی در بعضی مجالس چندان طرب در مردم پدید می‌آورد که بسیار قولهای بدیع و ترانه‌های لطیف پدید نیارد.
تصانیف عامیانه را می‌توان به سه طبقه عمده بخش کرد: تصانیف روز مره،تصانیف عاشقانه و اشعاری که در وصفهای گوناگون همچون لالایی ها،معماها،و ترانه‌های جشن ازدواج و سوگواری‌ها و غیره خوانده می‌شد. داستانهای عامیانه معمولاً ربطی به تصانیف نداشت ولی شکل و زبان و طرز تلقی آنها طوری است که می‌توان آن را در زمره تصنیف‌ها برشمرد.
تصانیف را خنیاگران حروفه‌ای اجرا می‌کردند و تنها مبلغان این نوع اشعار، همانها بودند. نمی توان با قاطعیت ابراز داشت که خنیاگران خود شاعران تصنیف‌ها بوده اند (همچون خنیاگران افغانها) سرایندگان آنها تقریبا ناشناس هستند و معمول بر این نبوده که نام و وصف شاعر را پیش از شعر بیاورند چنانچه این امر در بلوچستان رواج داشت.
شاید تصانیفی که با مسایل روز مره سر و کار داشتند، بیشتر جذاب بودند،این نوع تصنیف‌ها درباره وقایع کم اهمیت بود و معمولاً یکی از افراد محلی نقش عمده در آن داشت. جملگی تصانیف تمسخر آمیز و خنده آور در این طبقه بندی می گنجید. موضوع

اصلی آنها طنز و طعن بود. مثلاً شاید بتوان قطعه‌ای را که طبری نقل کرده در زمره این نوع تصانیف برشمرد. طبق اشاره وی که جزو وقایع سال ۷/۱۰۸-۷۲۶ آورده، اسد بن عبد الله ختلان را غارت کرد و از خاقان ترکستان شکست خورد سپس به بلخ گریخت و مردم بلخ شعر تمسخر آمیز زیر را پرداختند و کودکان در کوچه و بازار آن را می‌خواندند:

از ختلان آمدیه / برو تباه آمدیه/ آبار باز آمدیه / خشک نزار آمدیه

در راحه الصدور هم حراره‌ای درباره احمدبن عطاش (متوفی ۱۰۵۶/۴۹۹) آمده که از رهبران برجسته اسماعیلی در ایران برشمرده می‌شد، گفته شده که سلطان محمد سلجوقی (متوفی ۱۱۱۸/۵۰۴) پس از اینکه عطاش ار به اسارت گرفت سوار بر اشتری ساخت و در کوچه و بازار اصفهان گرداند و در حالی که هزاران نفر به تماشا ایستاده بودند و مخنثان حراره کنان در پیش با طبل و دهل ودف می گفتند:

عطاش عالی جان من عطاش عالی/ میان سر هلالی ترا به دز چکارو

به همین ترتیب، باید از تصنیف لیلا نام برد که البته به سالهای اخیر تعلق دارد هدف از این تصنیف انگیزش نفرت مردم علیه کنت دومونت فورت (conte de Monteforte) بود که ناصر الدین شاه اندکی پس از بازگشت از سفر اروپا، او را در سال ۱۸۷۹/۱۲۹۶ به ریاست پلیس تهران برگماشت. کنت مذبور به منظور کسب محبوبیت در بین مردم ایران، کودکانش را ملبس به جامه ایرانی کرد و دختر خود را لیلا خانم نامید. ولی او در مقام ریاست پلیس و اعمال زور در بین مردم نتوانست به چنین نیتی دست یابد، بلکه برعکس شد و مردم آن را بهانه قرار داده و تصنیفی پرداختند با ابیات زیر:

لیلا را بردند چال سیلابی / بخشه ش (بخشش) آوردند نان و سیرابی

لیلا را بردند دروازه دولاب / براش خریدند ارسی و جوراب

لیلا را بردند حمام گلشن / کنت بی‌غیرت چشم تو روشن

فلفل تندم لیلا / دختر کنتم لیلا

لیلا مالوس (ملوس) است / ننه ش عروس است/آغاش دیوث است/

یکی از تصانیف معروف طنز آمیز تصنیفی بود که در زمان عزل ظل‌السطان برادر ارشد مظفرالدین شاه پدید آمد. براون می‌نویسدکه «مردم ایران و بخصوص اصفهانی‌ها به دلیل اعمال ستمگرانه وی تنفر سخت از او داشتند» در زمان ناصرالدینشاه او قدرتی بی‌حد داشت و دامنه قدرت‌اش در بیشتر ولایات جنوبی ایران کشیده شده بود ولی در سال ۱۳۰۵/ ۱۸۸۸ مظنون واقع شده و پدرش او را از همه مناصب به جز حکومت اصفهان برکنار کرد. به احتمال زیاد در این زمان بود که تصنیف زیر در حق وی پدید آمده و رواج یافت:

کو اصفهان پایتخت من/ کوتوپچی، کو تخت من

کو حکمهای سخت من / ای خدا ببین این بخت من

شاه بابا گناه من چه بود / این روز سیاه من چه بود

ولی همه تصانیف ویژگی تمسخر و طنز نداشتند. پاره‌ای از آنها تحسینِ آمیز بود ودر ستایش فردی بی‌باک و جسور و نیکخواه و خیر اندیش ساخته می‌شد. مثلاً تصنیفی ساخته شده بود درباره بدبختیها و بدبیاری‌های لطفعلی خان آخرین فرد سلسه زند در ایران، سرها رد فورد جونز بریجز در تاریخ قاجار خود درباره وی می‌نویسد: فضایل و سجایای لطفعلی خان، او را در نزد رعایایش جادوانه ساخت، شجاعت، استواری، جسارت و توانایی او با بداقبالی‌اش دست به دست هم داد و در تصانیف و اشعاری جلوه یافت که به احتمال تا زبان فارسی برجاست بر سر زبان‌ها خواهد بود تصنیف زیر را درباره او بخوانیم

بالای بان (بام) اندران قشون/ آمد مازنداران
باز هم صدای نی می‌آد / آواز پی در پی می‌آد
جنگی کردیم نیمی (نیمه؟) تمام / لطفی می‌رود(می رد) شهر کرمان
با زهم صدای نی می‌آد/ آواز پی در پی می‌آد
حاجی تو را گفتم پدر/ تو ما را کردی در بدر
خسرو دادی دست قجر/ آواز پی در پی می‌آد
لطفعلی خان بوالهوس/زن بجست بردند تبس (طبس)
تبش (طبس) کجا تهران کجا/مانند مرغی در قفس
باز هم صدای نی آد /آواز پی در پی می‌آد
لطفعلی خان مرد رشید/ هر کس رسید آهی کشید
مادر، خواهر جامه درید/ لطفعلی خان بختش خوابید
بازهم صدای نی می‌آد/ آواز پی در پی می‌آد
بالای بان (بام) اندران / قشون آمد مازندران
بالای بان دلگشا / مردست ندارد پادشاه
صبر از من و داد از خدا/ باز هم صادی نی می‌آد
لطفعلی خان می‌رفت میدان/ مادر می گفت شوم قربان
دلش پر غم رخش گریان/ آواز پی در پی می‌آد
لطفعلی خانم هی می کرد/ گلاب ثبات بامی می‌خورد
بختش خوابید لطفعلی خان / بازهم صدای نی می‌آد
اسپ نیله (ی) نوزین است چ/ دل لطفی پر از خون است
باز هم صدای نی می‌آد/ آواز پی در پی می‌آد
وکیل از قبردرآرد سر/ ببیند (ببیند) گردش چرخ خضر
باز هم صدای نی می‌آد/ آواز پی در پی می‌آد
لطفعلی خان مضطر آخر/ شد به کام قبر
باز هم صدای نی می‌آد/ آواز پی در پی می‌آد

همچنین محمدطاهر نصرآبادی از قوام‌الدین نام اسم می‌برد که محبوبیت او باعث پدید آمدن تصنیفی با مطلع زیر شده بود:

مرا قوام الدین سالار / کومه جانم شربتی (کذا)

نوع مهم دیگر تصنیف، تصنیف عاشقانه است. این نوع تصنیف به لحاظ اندیشه‌ها چندان فرق با غزل پخته و پرورده ندارد ولی پاره‌ای از تصانیفی که متعلق به این طبقه است در حد خود تازگی دارد. قطعه زیر را در مقام نمونه بازگو می‌کنیم. اسکات وارینگ با ارائه این قطعه درباره‌اش می‌نویسد : بعضی از رجال پسر کان گرجی را به خدمت خود درآورده و به آنها آواز وخنیاگری یاد می‌دهند تا در مراسم و جشن‌ها به هنر نمایی بپردازند. ترانه‌های فارسی شیرین و شیوا و دل انگیز است؛و وقتی که با موسیقی همراه می‌شود حلاوت آن دو چندان می گردد. ترانه‌های آنها درباره می‌و زیبایی است که با شکوه و شکایت از سنگدلی معشوق آمیخته شده است:

بیا ساقی که من مردم / کفن از برگ تاکم کن
زآب می‌بده غسلم / در میخانه خاکم کن
ایمان دارم،من وفادارم / تو ناز مکن نیاز دارم

در این حوزه می‌توان تصنیف زیر را ذکر کرد:

عشق پنجه‌ای دارد آهنین / ای خدا
چون برآورد سر زآستین / ای خدا
صد هزار شه بنده می‌شود/ ای خدا
بردر ایاز چون سبکتگین / ای خدا
ای قشنگ مشنگ ملوسم/ اذن بده تا لُبت را ببوسم

سبک و طرز تصنیف همواره یک سبک محاوره‌ای است. این نکته یک قاعده کلی است و تنها استثناء می‌تواند شعر گویشی باشد. هانری ماسه، زبان تصنیف را زبان « بازاری» می‌نامد. به نظر این پژوهشگر حذف آوایی هجاها و مساله تبدیل اتفاقی قافیه به همصدایی،از ویژ گیهای عمومی این نوع شعر است.از اینها گذشته بخش ضروری تصنیف، ردیفی است که ربطی به مضمون شعر ندارد.

در اینجا باید اشاره‌ای به تصانیفی داشته باشیم که بر پایه ادبیات شاعران معروف پدید آمده است. این نکته که ظاهرا هنوز متداول است، پیشینه‌ای دیرینه دارد. طبق نوشته دولتشاه‌ابن‌حسام هروی (متوفی ۷/۷۳۷ – ۱۳۳۶) مستزادی پرداخت و عبدالقادر عودی، قولی و تصنیفی بر آن مستزاد ساخت به قرار زیر:

آن کیست که تقریر کند حال گدارا / در حضرت شاهی
از غلغل بلبل چه خبر باد صبا را/ جز ناله و آهی

تصنیف همچون همه چامه‌ها (بالادها) جذابیتی مستقیم، صنایع مستقل زبانی و سبک و

فرم ویژه دارد
از این رو برازنده نیست که زیباشناسی خاص ادبیات فرهیخته را از آن هم چشم بداریم. ولی آنها را شعری بدوی هم نتوان نامید چون این کیفیت حاکی از کارکردی است که طلیعه هنر را در ذهن می‌گنجاند. به راستی که در تصنیف‌ها نه تنها می‌توان فن پیشرفته خاص خودشان را پیدا کرد بکله می‌توان از تاثیرات ادبی هم در آنها سراغ گرفت. از اینرو همواره ابیاتی از شاعران ایام کهن همچون عمر خیام، حافظ، سعدی و دیگر ان را می‌توان یافت که بدانها ضمیمه شده است با این همه تصنیف همچون چامه‌های انگلیسی «نشانی از حس بدوی و دست نخورده شاعرانه دارد. این چامه‌ها نه تنها به زبان سنت بلکه با زبان جمع نیز بازخوانی میشود. در کارکرد آنها ظرافتی نیست و به چیزهای جذب می‌شوند که شبیه خود هستند، تصنیف از منظر ادبیات مدرن،فارغ از هر چیز است: در آنها « اندیشه و احساسی از برای احساس» وجود ندارد.
گفتنی است که تصنیف ادبی به مثابه قالبی شناخته شده و منجسم از شعر با طلیعه انقلاب مشروطیت چهره نمود.
ازاشارات دولتشاه و محمد طاهر نصر آبادی برمی آید که شاعران پیشین هم در این قلمرو کوشیده اند و این نکته را نمی توان نایده گرفت. اما اهمیت تصنیف در مقام نوعی از شعر،پدیه‌ای کاملاً جدید در ادبیات فارسی است. این پایگاه نویافته آن را باید به رهایی شعر از دربار و رویکرد به توده مردم(که از خود مردم بود) دانست و همین نکته موجب شد تا شاعر بدان به عنوان یک قالب شعری نو بنگرد.
تصنیف ادبی عملا با مضامینی سر و کار داشت که در شعر مدرن ایران راه یافته بود و با زبانی مشابه بیان می‌شد. از مقایسه بین این نوع تصنیف و همتای مردمی آن،اشارات متفاوت زیر حاصل می‌شود: اولا تصنیف ادبی مضامینی اجتماعی را در محور توجه خود داشت و ثانیا به لحاظ کاربست زبان و تشبیهات و استعمارات به سنت ادبی مشابهی وابسته بود.
عارف،بهار و وحید از تصنیف سازان برجسته دوره معاصر بودند و بخصوص عارف برجسته ترین آنها بود. برجسته بودن او از این واقعیت برمی خیزد که به موسیقی تسلطی کامل داشت و آواز نیکو می‌خواند و برخلاف رقبای خویش در این زمینه، به اجرای تصانیفی می‌پرداخت که خود سروده بود؛ از سوی دیگر، عارف از قالب تصنیف استادانه برای ابراز مضامین ملی ووطنی بهره می‌جست.
به سخن دیگر، عارف توانست ذهنیت روستایی گری و مردمی تصنیف را نگهدارد و آن رابرای بیان احساسات ملی و وطنی به کار اندازد.
تصنیف ادبی را در قلمرو ادبیات، می‌توان به دو بخش کرد:تصنیف وطنی و عا شقانه،تصنیف وطنی رشد آگاهی ملی و افکار عمومی زمانه را بازتاب می‌داد. مثلاً عارف پس از پیروزی

ملیون در ژوئیه سال ۱۹۰۹ م. و بازگشت مشروطیت و تبعید محمد علیشاه و گشایش دومین مجلس شورای ملی در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ م. این رویداد را با تصنیف زیر گرامی داشت:

از خون جوانان وطن لاله دمیده/ از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبل از این غصه خزیده/ گل نیز چون من در غمشان جامه دریده

نشریه ایران نوشعری از لاهوتی منتشر ساخت که در قالب لالایی‌ها سروده شده بود. این شعر آکنده از احساسات وطنی بود و با ابیات زیر خاتمه می‌یافت:

نگذار وطن قسمت اغیار بگردد / با آنکه وطن را چو تو یار است بالام لای
ناموس وطن خوار بگردد / لای لای بالام لای

بهار نیز در تصنیف که در نو بهار دسامبر ۱۹۱۰ م. منتشر شد به حال وطن مویه کرد. این تصنیف با ابتات زیر آغاز می‌شد:

نمی دانم چرا ویرانه گشتی وطن / مقام لشکر بیگانه گشتی وطن
تو شمع جمع ما بودی وطن جان-چرا/ به شمع دیگران پروانه گشتی- وطن
پروانه گشتی وطن(مکرر) / توعزیز من تو گل گلشنی
بدین خواری چرا افسانه گشتی وطن

عارف در ژوئیه ۱۹۱۱ م. هنگامی که محمد علیشاه سابق، با سلاح و تجهیزات ار راه دریا وارد استراباد شده ودر صدد برآمده تا بار دیگر تاج وتخت خویش را به دست آورد، با شعر زیر توجه همگان را بدین واقعه جلب کرد:

چند ز پلتیک اجانب بخوابید/ تا یکی ازدست عدو در عذابید
دست برآرید که مالک رقابید/ مرد به جز مرگ تمنا ندارد

دولت ایران در نوامبر ۱۹۱۱م. با التیماتوم روسیه مواجه شد تا به خدمت مورگان شوستر آمریکایی به عنوان خزانه‌دار ایران خاتمه دهد. این واقعه تنش زیادی در بین مردم برانگیخت و در مجلس صدای «با مرگ یا استقلال» برخاست. این رویداد در تصنیف معروف عارف منعکس شد که :

ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود (حبیبم)
جان نثارش کن و بگذار که مهمان برود (برود)
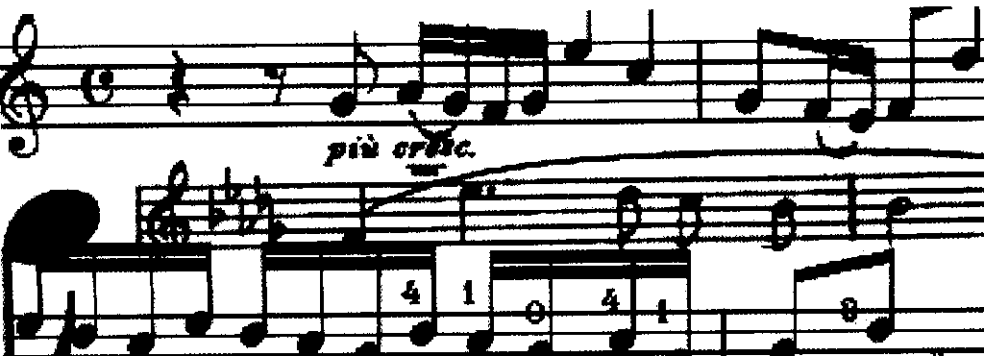
عارف در جنگ جهانی اول، به ترکیه عثمانی مهاجرت کرد. در آنجا تصنیفی ساخت و به هموطنانش هشدار داد که:

فکر خود کنید ملت ضعیف / که این همه هیاهو سر شماست
وای سر شماست / هر که بهره خویش تیشه می‌زند
ویلهم و ژرژ یا که نیکلاست / خدا که نیکلاست

رضایت و یا عدم رضایت از افراد که از ویژگی‌های عمومی تصنیف‌های مردمی بود در تصنیف‌های ادبی هم راه پیدا کرد ولی افرادی که در تصنیف‌های مردمی مدح یا ذم می‌شدند معمولاً آنها بودند که به یک ده و یا شهر تعلق داشتند، در حالی که تصنیف ادبی با رجال و شوون ملی مملکت سرو کار داشت این گرایش و جهت‌گیری را می‌توان در نمونه‌های زیر بازیافت :

ای دست حق پشت و پناهت بازآ / چشم آرزومند نگاهت بازآ

چندی برنیامد که تصنیفی از شاعر گمنام بر سر زبان‌ها افتاد ولی مردم آن را به بهار نسبت دادند. این تصنیف جوابیه‌ای به تصنیف عارف بود:

ای اجنبی پشت و پناهت بازآ / بدخواه ایران خیر خواهت بازآ

تصانیف عاشقانه عموما با مضامینی چون سنگدلی جانان و هجران عاشق سرو کار داشت. تصنیف وحید را در مایه دشتی می‌خوانیم :

موسم گل دوره حسن / یک دو روز است در زمانه
ای به دل آرایی به عالم فسانه / به که زتو ماند نکویی نشانه
خاطر عاشقان را میازار / خوش نباشد ز معشوق آزار
گر بسوزد شمع پروانه را با زبانه / چو شود روز شمع شب را بینی نشانه

بعدها تصنیف عاشقانه خوراک اصلی ترانه‌های کمپانی‌های گرامافون شد در این زمینه می‌توان تصنیف روحانی را که در دستگاه اصفهان خوانده شده بود، یادرآوری کرد:

غم هجران به که گویم که تو غمخوار منی / دل به مهر که سپارم که تو دلدار منی

در دنیای جدید با اختراع گرامافون (و صد البته دستگاه‌های صوتی دیگر –م) تصانیف ادبی از رواج و رونق سرشاری برخوردار شد. این تصانیف با عنوان غلط «ترانه‌های عامیانه ایران» ضبط و در سرتاسر دنیا پخش می‌شد. این بدان معنی نیست که اینها جای تصانیف مردمی را گرفته‌اند. بلکه برعکس، دلایلی وجود دارد که تصانیف مردمی هنوز در مقام قالبی متمایز از شعر در بین مردم متداول است.

در حالی که تصانیف ادبی بر اثر بازاری شدنشان، کیفیت خود را کاملاً از دست داده است.